

تصویرها و شادی‌ها

سید محمد دبیر سیاتی

ابوالنجم احمد بن قوص^(۱) بن احمد^(۲) منوچهری دامغانی^(۳) از بزرگان شعرای خوش قریحه و شیرین سخن زبان فارسی است. تخلّص وی یعنی "منوچهری" ظاهراً از نام فلک‌المعالی منوچهر بن قابوس (۴۰۳ تا ۴۲۳) گرفته شده است، و با آنکه در دیوان شاعر بهیچوجه از این امیرنامی نیست به پیروی از سلف و برخی قراین دیگر، باید تخلّص منوچهری را، مادام که دلایل قطعی بر نفی آن به دست نیامده است، مأخوذ از نام فلک‌المعالی منوچهر بن قابوس دانست و گفت که شاعر نخست در دستگاه این امیر عمر می‌گذاشته و یا با دربار وی ارتباط داشته است و این مسئله را در دیوان موجود وی تا حدّی کثرت نام مرغان خوش‌آواز و گل و گیاهی که برخی از آنها ویژه نقاط سرسبز شمالی است و وصف مناظر زیبایی از آن حدود و کرانه‌های دراکه جز به دیدن توصیف‌پذیر نمی‌باشد، اثبات می‌کند و ما را بر آن می‌دارد که قبول کنیم شاعر شیرین سخن دامغانی باید نقاط سرسبز و شاداب شمالی را در جوانی دیده باشد. مؤید این نظر آگاهی ما بر احوال یکی از ممدوحین منوچهری به نام ابو حرب بختیار محمد است

۱- در کنیه و نام و نام پدر شاعر همه تذکره‌نویسان تقریباً متفقند.

۲- نام نیای شاعر به تصریح عوفی در لباب‌الالباب و به دلیل این بیت خود شاعر احمد است:

بر هر کسی لطف کند و لطف بیشتر بر احمد بن قوص بن احمد کند همی

۳- به دلیل این بیت خود شاعر، دامغانی بودنش قطعی است:

سوی تاج عمرانیان هم بدینسان بیامد منوچهری دامغانی

از راه کنیه‌های بازمانده از این امیر که او و پدر وی از جانب فلک‌المعالی منوچهر بن قابوس سمت امارت و حاجبی داشته‌اند. ناگزیر ارتباط منوچهری را با دربار فلک‌المعالی و اخذ تخلّص خود از نام آن امیر را باید با اعتقاد به وساطت این ممدوح یعنی بختیار بن محمد که خود دست‌نشانده فلک‌المعالی بوده است دانست. با توجه بدین نکته و بنا بر آنچه از تاریخ سرودن قصاید شاعر و ممدوحان وی و تتبع دیوانش برمی‌آید منوچهری تا سال فوت منوچهر بن قابوس (۴۲۳ هجری) در دستگاه این امیر بوده و یا با وی ارتباط داشته است، آنگاه پس از فوت فلک‌المعالی برحسب آنکه مقیم دربار او یا مرتبط با درگاه وی باشد از مازندران یا اقامتگاه خویش آهنگ ری کرده و در این شهر اخیر به مدح علی بن عمران و طاهر دبیر عمید عراق پرداخته است. این نکته را تصریح خود شاعر و مدایحی که در مدح این دو تن دارد تأیید می‌کند، چنانکه ضمن قصیده ۴۷ که در مدح علی بن عمرانست می‌گوید:

سوی تاج عمرانیان هم بدینسان بیامد منوچهری دامغانی

و این بیت چنانکه گفتیم و باز خواهیم گفت اشارتی صریح دارد به آمدن شاعر به ری، همچنانکه در ضمن قصیده ۵۲ به مناسبتی صریحاً و واضحاً به رفتن خویش از ری اشاره می‌کند و می‌گوید: «خواست از ری خسرو ایران مرا بر پشت پیل...».

و نیز قصیده‌ای که در مدح طاهر دبیر دارد وی را با منصب کدخدایی می‌ستاید و ناچار این قصیده باید پیش از عزل طاهر از عمیدی عراق و آمدن بوسهل حمدوی به جای وی، یعنی پیش از جمادی‌الآخره سال ۴۲۴ هجری سروده شده باشد.

پس بنا به قراین مذکور هنگامی که طاهر دبیر و علی بن عمران با لشکر خراسان و تاش قرّاش مقیم ری و مأمور دفع علاءالدوله کاکویه بوده‌اند و پس از فوت فلک‌المعالی، منوچهری به شهر ری آمده است، آنگاه پس از عزل طاهر و سرگرم شدن علی بن عمران به جنگ با علاءالدوله در حوالی اصفهان و همدان و قزوین و

به وزارت رسیدن احمد بن عبدالصمد، عازم دربار سلطان مسعود گردیده است و چون احمد بن عبدالصمد در آغاز سال ۴۲۴ وزارت یافته است، شاعر ناچار پس از این تاریخ به حضور وی رسیده و بدین حساب منوچهری قسمتی از سال ۴۲۳ و قسمتی از سال ۴۲۴ یا همه آن را در ری زیسته است.

بعضی قراین نشان می‌دهد که منوچهری پیش از راه یافتن به دربار مسعود با وی ارتباط داشته است و قصیده ۳۸ که در مدح مسعود است گواه این مدعی تواند بود و شاید به همین جهت است که سلطان وی را اعزاز کرده و از ری او را بر پشت پیل به حضور خود خواسته است. احتمالاً این ارتباط را سرداران مسعود و نمایندگان وی که برای دفع علاءالدوله به ری آمده بودند برقرار ساخته باشند. بودن خود مسعود در ری و حوادثی که در زمان ولیعهدی خود با علاءالدوله داشته است در توجه شاعر شاعر به وی پس از رسیدنش به سلطنت بی اثر نبوده است.

باری منوچهری به امر سلطان و به امید پشتیبانی و نوازش وزیری چون احمد بن عبدالصمد که خود از کفایه رجال و از منشیان بنام دربار مسعود و مردی ادیب و شعر دوست و فضل پرور بوده است به درگاه وی روی آورده است، چنانکه خود ضمن قصیده با مطلع:

الا یا خیمگی خیمه فرو هل
می‌گوید:

خداوندا من اینجا آمدمم
به امید تو و امید مفضل

از آنچه گذشت واضح شد که منوچهری پس از سال ۴۲۴ به امید حمایت وزیر به امر سلطان با پیل از ری به دربار رفته و مقیم درگاه مسعود گردیده و قصاید غزّا و دلکشی در مدح وی سروده است. اما نکته‌ای که ظاهراً ابهامی به جای می‌گذارد اینست که شاعر در قصیده‌ای که به سال ۴۲۶ سروده است اشاره می‌کند که برای

رسیدن به درگاه سلطان پیاده کوهها و دشتها پیموده و به دربار پیوسته است^(۱) تا سلطان از ساری بازگردد^(۲) و این اشاره با آنچه سابقاً گفته شد که شاعر از شهری با پیل به دربار آمده است مابینتی ایجاد می‌نماید ولی با اندک دقتی می‌توان بدین گونه رفع ابهام کرد که شاعر پس از رسیدن به دربار مسعود، ظاهراً به علت سفرهای پیاپی و حرکت دائمی سلطان از شهری به شهر دیگر، وقتی از رکاب شاه دور مانده و ناگزیر شده است که پیاده کوه و دشت را طی کند تا به درگاه^(۳) رسد و آنجا منتظر بازگشت سلطان از مازندران گردد^(۴).

باری شاعر خوش قریحه و باذوق ما از این پس به چکامه‌سرایی و مدیحه‌گویی پرداخته و بوستان شعر فارسی را از گلهای زیبا و شاداب خاطر و قادی خویش مزین ساخته است.

ممدوحان شاعر

بیشتر اشعار منوچهری در مدح سلطان محمود غزنوی (۴۲۱ تا ۴۳۲ هجری) است و شاعر در این قصاید علاوه بر مدیحه‌سرایی به جزئیات زندگی و جنگها و

۱-

این دشتها بریدم وین کوهها

پیاده دو پای با جراحت دو دیده

گشته تـاری

۲-

دانی که من مقیم بر درگه شهشه تا بازگشت سلطان از لاله‌زار ساری

۳- شاید منظور یکی از این سه شهر: بلخ، هرات یا نیشابور باشد.

۴- سخن و سخوران از مرحوم فروزانفر (چاپ اول، ص ۱۲۹).

گرفتاریهای مسعود از جانب ترکان سلجوقی اشاره کرده است و از روی همین وقایع است که تاریخ سرودن بیشتر قصاید را با مقایسه متون تاریخی می‌توان تعیین کرد. دیگر از ممدوحان شاعر احمد بن عبدالصمد وزیر است و منوچهری قصایدی غزاً در مدح وی دارد که به غلط در نسخ خطی و چاپهای پیشین دیوان منوچهری آن مدایح را در حق احمد بن حسن می‌مندی دانسته‌اند در حالی که احمد بن حسن که در آغاز سال ۴۲۴ روی در نقاب خاک کشیده، ممدوح منوچهری نبوده است.

امیر فلک‌المعالی منوچهر بن قابوس و ابوسهل زوزنی و ابوالقاسم کثیر و طاهر دبیر و عنصری شاعر و علی بن عمران و ابوالحسن عمرانی (یکی بودن دو شخص اخیر دور نیست) و فضل بن محمد حسینی و ابوحرب بختیار محمد و خواجه محمد و محمد بن نصر سپهسالار و ابوالحسن بن علی بن موسی (یا... علی ناموسی) و ملک محمد قصری همه در عداد ممدوحین شاعرند.

تولد و وفات شاعر

تولد شاعر معلوم نیست و وفاتش را که در جوانی اتفاق افتاده است، سال ۴۳۲ هجری نوشته‌اند.

شیوه استاد

منوچهری شاعری است لطیف طبع و شیرین سخن با ذوقی سرشار و حفظی قوی و قریحتی خداداد، در توصیف و تشبیه بویژه در وصف مناظر طبیعت نقاشی است که با کلک موبین خویش منظره‌ها پیش دیده ما مجسم می‌سازد و به الفاظ و عبارات خشک و بیروح دم مسیحایی می‌دهد و بدان گونه ترکیباتی می‌سازد که گوئی

عصاره زیبایی و کمال قرون و اعصار در آنها گرد آمده است، از این روی برخی از تشبیهات وی هنوز در ادبیات فارسی نظیر نیافته است.

کمان رنگین قوس قزح را شاعرانی به باریکی تمام وصف کرده‌اند. استاد منوچهری نیز شاعرانه و استادپسند، در قالب کوتاهترین عبارات لطیف و زیبا به وصف آن چنین پرداخته است:

بامدادان بر هوا قوس قزح

پنج دیبای ملون بر تنش

بر مثال دامن شاهنشهی
باز جسته دامن هر دیبهی
یا تجسم سرزدن خورشید را از پشت کوه با استادی و مهارت نقش خواطر ساخته است و گفته:

سر از البرز برزد قرص خورسید

بکسردار چراغ نیم‌مرده

منوچهری با طبیعت انس مخصوص دارد. در دیوان هیچ شاعری این همه گل لطیف و پرنده نغمه‌سرا که وی نام برده است دیده نمی‌شود. مناظری که وی توصیف می‌کند هر یک گوشه‌ای از جمال دلفروز طبیعت است و پیدا است که زیبایی طبیعت از ساخته دست صنعت چه پایه و مایه برتری دارد و تا چه حد زیباتر و برازنده‌تر است، زیبایی تصنعی گریزپاست زیرا ذوق و سلیقه شخصی موجد آن است و روح لطیف و طبع نازک را نمی‌توان مدتی دراز پای بند آن ساخت، زیبایی طبیعت است که با هر تماشاگری از نظری دمساز می‌شود و مفتون و مسحورش می‌سازد، بدین لحاظ دیوان استاد طبیعتی است جاویدی و جاندار و خود نقاش مسیحا دمی است در طراحی اطوار طبیعت ماهر.

منوچهری از هنرمندترین نقاش زمان داو می‌برد، زیرا اگر صورتگری زبردست بتواند منظره گریزپای را با کلک موبین خویش در بند خاطر نگاه دارد، منوچهری به همین منظره بدیع آبی می‌دهد و جانی می‌بخشد و واضح است که:

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد بنده طلعت آن باش که آنی دارد در وصف طبیعت نیز منوچهری برخلاف شاعران دیگر که به جزئیات نمی‌پردازند تمام نکات و جزئیات را وصف می‌کند و در بیان ممیّزات یک چیز و نمودن تمام اوصاف و خصایص آن نظیر ندارد. روش شاعر دامغانی در چکامه‌سرایی تجزیه و تحلیل است.

بیشتر تشبیهات استاد در نهایت متانت و استواری است و در برخی از آنها تمام شرایط بلاغت ملحوظ گشته است، ولی ناگزیر باید گفت که تشبیهات بدون مناسبت و عبارات سست و تعقیدات لفظی و معنوی نیز دارد. قسمتی از قصاید وی ساده و روان و همچون تغزّلات فرخی است و قسمت دیگر تحت تأثیر معلوماتش سروده شده است تا به حدّی که برخی از قصاید وی فهرست نام شعرای عرب گشته است. با این حال کیفیت هیئت ترکیب و تصوّر او ممتازست، یعنی بنیان سبک و طرز سخن‌پردازی خویش را از دست نداده و روی هم رفته مکتبی در ادبیات فارسی ایجاد کرده است^(۱).

مسمط سازی نیز از ابتکارات طبع وقاد اوست و با آنکه زمینه مسمط‌های او یکی است هنوز مقلدین این طرز سخن‌سرایی نتوانسته‌اند بدین بلندی پرواز کنند و به اوج سخن وی برسند.

خصوصیت دیگر استاد شادمانی و بهجتی است که از طبع وی فرو می‌چکد و چون لب به سخن می‌گشاید آدمی را بر بال خیال می‌نشانند و به عالمی می‌برد که هرگز حسرت و اندوه بدانجا گذاری نکرده است. خاطر وی همه وقت بهاری است دلکش و پر از گل و شکوفه شادی و طرب. کلام بهجت‌انگیز شاعر که ناچار نازله

وجود چنان متکلمی نازک طبع است، «چون طبع وی هم با ملاحظت است و هم حسن».

به راستی می‌توان گفت که دنیائی ذوق و عالمی لطف‌گرد آمده و به صورت شعر بر صفحه کاغذ چکیده و برای بوستان شعر و ادب فارسی گلهای رنگ‌رنگ فراهم آورده است. منوچهری مردی است هم به معنی کلمه و هم به معنی مصطلح «شاعر». این سخن‌سرای جوان بند زندگی را از پای مرغ روح بر گرفته و به بهانه مستی عالیترین لحظات خوش زندگی را به چنگ آورده است. شراب‌گفتار وی مردافکن است و دیوانش عکسی از بهشت جاویدان، بدین جهت غم و اندوه و ناکامی و نامرادی در آن نیست، حتی لفظی اندوهگین نیز در آن نمی‌توان یافت. همه کلمات وی شادی‌آور و طرب‌انگیزند پس وصفی که استاد از شعر عنصری کرده است و گفته:

شعراو فردوس را ماند که اندر شعر اوست هرچه در فردوس مارا وعده کرده ذوالمن
براستی قبایی است برازنده بالای سخن خود او.

منوچهری برخلاف شاعران دیگر، بویژه فرخی، شادی حال را با غم احتمالی آینده تباه نمی‌سازد و چون صوفی پاکبازی که از بد و نیک جهان در گذشته و به حق پیوسته باشد، درصدد است که دو روزه منزل عمر را به شادی و نشاط بگذراند. جان کلام منوچهری در یافتن دم جهان گذرانیست.

۱- چنانکه در مقدمه دیوان فرخی گفته‌ایم شعر فرخی همچون جویباری است سترم و آرام و شعر منوچهری رودی است خروشان و نشیب و فرازچوپان و یا به تعبیر خود او «دراز آهنگ و پیچان و